

بررسی مضامین عشق در غزلیات فارسی قاصد

موجب به وجود آمدن مضامین عالی و تعابیر زیبایی می-گردد. قاصد از جمله شعرایی است که مهارت زیادی در به کارگیری الفاظ دارد، و سیمای عشق را به اشکال گوناگون به تصویر می کشد. قاصد سعی کرده است، که در تصاویر گوناگون غزلیاتش بیان کننده عشق پاک خود به معشوق باشد. هرچند گاهی عشق را مجازی یا حقیقی جلوه می دهد. از دیدگاه وی جایگاه عشق بلا منازع است هرچند در این راه پردرد سر به رنج و رسوایی هم تن داده باشد. ویژگیهای عشق و صفات آن در شعر وی، غالباً با مضامین شاعران پیش از او همسانی داشته و مقام عشق در شعر وی بسی والا می باشد. و حتی نوع زمینی آن را هم می توان سایه‌ای از عشق ملکوتی دانست. این تحقیق، عشق و جایگاه آن را در غزلیات قاصد بررسی می کند.

کلیدواژه ها: قاصد، عشق، غزلیات.

پخشان محمد محمود

گروه زبان فارسی، دانشکده زبان، دانشگاه صلاح الدین، اربیل، اقلیم کردستان، العراق.

چکیده:

عشق، یکی از موضوعات اصلی شعر است و انواع آن چه زمینی، چه آسمانی در اشعار شاعران دیده می شود، و

Article Info:

DOI: [10.26750/Vol\(9\).No\(4\).Paper9](https://doi.org/10.26750/Vol(9).No(4).Paper9)

Received: 16- November -2021

Accepted: 13-December-2021

Published: 29-September-2022

Corresponding Author E-mail:

Pakhshan.mahmoud@su.edu.krd

This work is licensed under CC-BY-NC-ND 4.0

Copyright©2022 Journal of University of Raparin.



مقدمه:

«حاجی بکر آقای حویزی» ملقب به «قاصد» (۱۸۵۲-۱۷۸۵م)، شاعر و عارفی وارسته بوده است. «قاصد» در اشعار خود به زبان فارسی، مضامین عرفانی و فلسفی و غرامی را همراه با تشبیهات و استعارات دل انگیز، چنان استادانه در قالب غزل ریخته است، که خواننده را مجذوب می کند. وی غزل سرایی است که تعدادی مثنوی و مخمس نیز از او به یادگار مانده است. در این تحقیق به خصوص جایگاه و جلوه عشق در غزلیات قاصد مد نظر و مورد بررسی قرار خواهد گرفت. و به دنبال جواب سؤالاتی از قبیل: عشق در غزلیات قاصد از چه جایگاهی برخوردار است؟ و قاصد غزلسرا چگونه با عشق دست و پنجه نرم کرده است؟ می باشد. در تحقیق پیش رو، ابتدا به پیشینه تحقیق و سپس زندگی نامه شاعر اشاره می شود و در ادامه؛ وضع سیاسی دوران زندگی قاصد و شاعران هم دوره وی، مورد بررسی قرار می گیرد. و در آخر به تحلیل عشق در نمونه های انتخاب شده از (۲۴۳) غزل قاصد می پردازد.

روش تحقیق: به شیوه کتابخانه ای و توصیفی - تحلیلی می باشد.

پیشینه تحقیق

مطالعات و پژوهشهای زیادی درباره عشق، در ادبیات فارسی صورت گرفته است. از جمله تحقیق (رحیم اصغر پور و قاسم حسینی، ژاله سپهری) ولی متاسفانه در مورد شاعر مورد نظر ما «قاصد»، تنها «فاطمه مدرسی»، توضیح و تعلیق و تصحیحی بر دیوان قاصد نوشته و خود دیوان قاصد هم در سال (۲۰۱۰م) منتشر شده. دیگر هیچ چیزی درباره این شاعر بزرگ و ارزشمند نوشته نشده است. حتی «مارف خزندار» در آثارش، اشاره ای به قاصد نکرده است، هرچند به معرفی «اختر» شاعر پرداخته است. قاصد بعد از گمنامی طولانی و بعد از وفاتش، خانواده اش دست نوشته او را بعد از تصحیح و توضیحی که توسط شکور مصطفی و رحیم سرخی چاپ و منتشر کرده اند.

۱-۱- زندگینامه قاصد شاعر:

«بکر محمد محمدامین آقای حویزی» ملقب به «قاصد» در سال (۱۷۸۵م) در «شهر کوی سنجق» از «استان اربیل» یکی از شهرهای اقلیم «کردستان/ عراق» پا به عرصه وجود می گذارد. در سالهای اول نوجوانی قاصد، بر اثر بیماری وبا که در شهر کوی سنجق منتشر شده بوده است، خیلی از اهالی شهر جان می سپارند و از خانواده او هم به جز، قاصد و دو خواهر کوچکتر از وی، همگی بر اثر بیماری واگیر دار از بین می روند. بنابر وصیت پدرش، سرپرستی بکر و دو خواهرش به «حمه آقای غفوری» - دوست نزدیک خانواده پدرش بوده است - سپرده می شود. تحت سرپرستی وی، جوانی را به کسب علوم عقلی و نقلی، پرداخته است. (حویزی، ۲۰۱۴: ۱۴۸). در بیشتر علوم زمانه خویش سرآمد بوده. از آن رو، مورد تکریم و عنایت مردم و حکام زمانه خویش بوده است، بعد از اتمام تحصیل، به سمت حاکم کوی سنجق منصوب می شود. در این ایام، در عمران و آبادانی و رعایت حال نیازمندان و ترغیب و تشویق جوانان، به علم آموزی و دانش ورزی اهتمام ورزیده است. رباط و کاروانسرای هم ساخته است و در سال (۱۸۴۲م) مسجد جامع کویی سنجق را نیز بنیادگذاری می کند. (مدرسی، ۱۹۱۳: ۱). ذوق و علاقه قاصد، باعث شده هنرمندان و شاعران به کویی سنجق سفر کنند و مهمان وی شوند. به «حافظ و سعدی» علاقه فراوانی داشته و آثار آنان را مطالعه نموده است و با بعضی از شاعران «کرد»، مروده و دوستی داشته از قبیل «حاجی قادر کویی». (سورخی، ۲۰۰۸: ۹). و قصیده ای هم برای فرمانروای حوزه یا اقلیم سوران آن زمان، نوشته و فرستاده است. قاصد در سال (۱۸۵۲م) وفات یافته است.

مقبره او در گورستان «عاریبان» در کویه می باشد. (همان منبع بالا). حاجی قادر کویی در مرگ قاصد با دلی آکنده از اندوه شعر زیر را سروده است:

«شنیدم دیشب افغان زن و مرد
صدافکنند بر طاق زبرجد
بگفتم چیست این فغان، مردی
کشید آهی از سوز از سینه سرد
بگفتا مر ندانی کز جهان رفت
ابوبکری انیس غار احمد
بگفتم چیست تاریخ وفاتش
بگفت واثانی اثنین محمد». (مدرسی، ۱۹۱۳: ۱).

۲-۱- اشاره ای مختصر به اوضاع سیاسی در دوران زندگی قاصد شاعر

وضع منطقه در سالهای بعد از کشته شدن «نادر شاه»، و بر سر کار آمدن «کریم خان زند» در سالهای (۱۷۹۴-۱۷۵۳ م) منطقه در آن سالها بهترین و آرامترین سالهایش را گذرانده است، که هرگز نه قبل از آن و نه بعد از آن بخود ندیده بوده است. «خزندار»، ادیب و نویسنده معروف و مشهور کرد می گوید: «...در آن زمان، گرگ و میش با هم در سعادت و آرامی و شادکامی زندگی می کردند. و این زمینه مساعدی بوده است، که مردم خواستار علوم مختلف باشند و فرزندان خود را در بدست آوردن آن، به مساجد بفرستند. هرچند یادآوری می کنیم که همه شاعران «کرد» در آن زمان در مساجد آموزش دیده‌اند، ولی همه آنان پیشه روحانی و یا مبلغ دینی را انتخاب نکرده‌اند و در خیلی از موارد پیشه شاعری و نویسندگی را برگزیده‌اند». (مدرسی، ۱۹۱۳: ۲۹) و (خه زنه دار، ۲۰۱۰: ۱۶) و «قاصد» شاعر یکی از آنهاست که در سالهای بعد «محمد آقای قاجار» (۱۹۲۴-۱۷۹۴ م)، اشعار زیبای خود را برای آیندگان سروده است. در تاریخ می خوانیم که در سالهای بعد «محمد آقای قاجار» (۱۹۲۴-۱۷۹۴ م)، شورش می کند بر علیه سلسله زندگی، و این خاندان را از سلطنت بر می اندازد و سلسله «قاجار» بیه را تأسیس می نماید. قاجارها همانند «نادرشاه» خونخوار، به ظلم و ستم و غارت ملت های داخل و خارج از مرز ایران می پردازند، که از آن جمله مردم کردستان را هم شامل می شده است. (خه زنه دار، ۲۰۱۰: ۱۶). همین ظلم و ستم و خفقان حاکم در جامعه باعث می شود که شاعران و نویسندگان به دنیای شعر و بخصوص شعر عرفانی پناه ببرند. و در آن آشفته بازار سیاسی و اجتماعی، تنها راه نجات را در شعر بیابند. (همان منبع قبلی). از شعرهای قاصد، تنهایی و سرگردانی، حتی در دست یابی به معشوق، آشکار و هویدا است، و به دنبال مأوایی می گردد تا از جور زمانه در امان باشند.

با توجه به تاریخ تولد «قاصد»، در می یابیم که، هم عصر با «نالی» و «سالم» (۱۸۶۹-۱۸۰۵ م) و «کردی» (۱۸۵۰-۱۸۱۲ م) بوده است. (خه زنه دار، ۲۰۱۰: ۶۱-۲۱۵). ولی با هیچکدام از این شاعران ملی «کرد» مراد و یا دوستی نداشته یا شواهدی که گویای آن باشد را در دست نداریم، و یا شاید زمانه آشوب زده و تاخت و تاز ظالمان، آن را از بین برده باشند. چون سه شاعر نامبرده از بنیان گذاران ادبیات کلاسیک زبان «کردی» بوده‌اند. آنان مسیر زبان کردی را از ادبیات لهجه «گوران»، به ادبیات لهجه «کرمانج جنوبی»، تغییر داده‌اند. و شاید هم مشکلات سیاسی و اقتصادی باعث بوده که؛ «قاصد» در خلوتگاه خویش اسیر و تنها باشد و نتوانسته با ایشان ارتباطی برقرار نماید.

در اینجا این سوال مطرح می شود که، چرا قاصد به زبان فارسی شعر سروده است؟ در جواب باید گفت: بنا بر رسم و عادت آن زمان، آموزش و سواد آموزی در بین ملت های مسلمان در مسجد بوده است. مردم کردستان، زبان عربی را برای امور دینی و فهمیدن آیات قرآن می آموختند و زبان فارسی را در کنار زبان عربی، یاد گرفته‌اند و زبان ترکی را هم، برای کارهای اداری

باید می دانسته اند. (خزندار، ۲۰۱۰: ۲۹). بر همین دلیل است که قاصد به زبانهای (عربی و فارسی) مسلط بوده است، هر چند متاسفانه به زبان «کردی» که زبان مادری وی بوده است، هیچ اثری از او باقی نمانده است. شاید به دلیل وضع سیاسی و ناامنی که گریبانگیر قاصد و مردم کردستان آن زمان بوده باشد. و یا به دلیل آنکه خواندن و نوشتن به زبان کردی؛ رایج نبوده و زبانهای (فارسی و ترکی و عربی) یکه تاز میدان قلم نوردان علوم مختلف بوده است. با توجه به زمان تولد و مرگ «قاصد» در (۱۷۸۵-۱۸۵۲ م.) از «قاصد» هیچ نوشته ای به زبان شیرین «کردی» بجانمانده و سندی هم در دست نیست و اینجای تعجب و پرسش است. شاید هم دیوانی به زبان «کردی» نیز داشته ولی دست جفاکار زمانه به تاراج برده است. آثاری که از «قاصد» باقی مانده دیوان شعری است که (۲۴۳) غزل و یک قصیده، که در وصف «محمد» پادشاه سوران گفته و مخمسی بر غزل «قاموس» شاعر «کرد» و مخمسی هم برغزل «حافظ» شاعر نامدار فارس، نوشته و باقی مانده است، که همه این آثار به زبان فارسی می باشند. و در آخر فقط می توانیم بگویم که، یک بیت به زبان «کردی» از او باقی مانده است و در بین مردم «کوی سنجق» همانند ضرب المثل رواج پیدا کرده است، به همین خاطر هم از بین نرفته است. این ضرب المثل می گوید: «که مالت بوو که مالت بوو / که مالت چوو که مالت چوو». (مدرسی، ۲۰۱۴: ۲). در این مفهوم است که؛ اگر ثروت و سامان داشته باشی، بزرگ و گرانقدری و اگر فقیر و محتاج شدی خوار و ذلیلی.

۲- بررسی عشق در غزلهای قاصد

موضوعات اصلی «غزل» بیان احساسات و ذکر معشوق و شکایت از بخت بد روزگار است. «(شمیسا، ۱۳۸۱: ۲۰۱۳-۱۳۰)». قاصد عشق را خمیرمایه غزلیاتش قرار داده و به زیبایی توانسته این مسئولیت را برعهده و دوش کلمات بگذارد واز عهده‌ی به تصویر کشیدن آن برآید. و صلا‌ی عشق در غزل قاصد با نواهای مختلف، به صدا در آمده است و گاهی مراتب عالی و گاهی هم، مرتبه نازل را جلوه‌گر بوده است. توانایی و بهره مندی، قاصد در غزل «عشق او دوخت لبم» راکه در وصف عشق است، به خوبی می توان دید و حس کرد.

«عشق او دوخت لبم تا نزنم داد آنجا طاق‌ت کیست زند ناله و فریاد آنجا

تن فرسوده محال است به کوی تو رسد ره ندارد دل بیچاره رود باز آنجا...

...جای آن غمزه خون ریز بتم وصف کند که حکایت کند از خنجر جلا‌د آنجا

کوی او جنت است در او هر کس شاد قاصد غیر دلم کیست که ناشاد آنجا. «(مدرسی، ۱۳۹۲: ۲۷-۲۸، غ ۷)

راز عشق و غمی که قاصد در راه معشوق بردوش کشیده غیر قابل حل و تا بحال هم مانند معمایی برایش مانده و کسی نتوانسته این معما را حل کند. چون این رسم روزگار است که عاشقان، باید درد و رنج فراوانی را متحمل شوند. (نیکویخت، ۱۳۹۱: ۴۵). به همین دلیل است که قاصد در دیوانش از تغزل اثری، پیدا نمی کنید و قالب غزل را برای وصف حال و روز خود مناسبتر دیده است. این غزل از قاصد به نام «عشق نکوروی»:

«دارم از عشق نکورویی دلی چون اخگری

سینه ای پرسوز و جانی در غم چشم تری

کشتی جسم مرا طوفان نجنباند زجا

زان که دارم از غمش چون کوه جودی لنگری

عاشق بیچاره حسب الامر تو جان می دهد

کی تقاضا می کند تیری زنی یاخنجری...» (مدرسی، ۱۳۹۲: ۱۴۲، غ: ۲۳۲). و (دیوان قاصد، ۲۰۰۸: ۳۱۱، غ: ۲۳۴).

در غزل «نقد روان خواهم باخت» به نظر قاصد، همه در برابر عشق عاجزند و ناتوانند و کسی یارای مقاومت در مقابل عشق را ندارد و به شکست خود اعتراف می کند. همانند بیماری که علت مریضی اش را می داند و چشم به دست معشوق دارد تا بیماریش را درمان بکند. یکی از وجوه ممیز عشق با سایر بیماریها، آشفستگی و ناتوانی عاشق است، عشق دیوانه می کند و این دیوانگی باعث و بانی از دست دادن همه تواناییهایی می شود که انسانها داراش هستند. (شاکر، ۱۳۸۸: ۲۲۷). درد عشق قدرتمند و ظالم است و درمان در دست معشوق است، بخصوص اگر رقیبی هم در کار باشد درد کاری و کشنده است.

«...با رقیبان چو شب انگشتری می بزم

به خدا از هوس تنگ دهان خواهم باخت

ماتم ار می کند آن شاه به شطرنج چه غم

به هوای تو بر آن رخ، نگران خواهم باخت

دل ماگفت که عشق لب شیرین قاصد

باخت فرهاد که من نیز چنان خواهم باخت.» (مدرسی، ۱۳۹۲: ۳۹).

اشاره به شکست فرهاد در این شعر و وضعی و ناتوانی شاعر را می خوانیم. دنیا را همانند دایره‌ای ترسیم می کند که در هر کجا و زمانی شروع شود، نتیجه یکی است و به همان مکان اولیه بازگشت خواهی کرد.

نیازمندی و ناز در شعر زیر به نوعی می تواند انتقام از عاشق باشد چون شاید یکی از ویژگیهای عشق انتقام و یا نابودی معشوق باشد. چون عشق و عاشق بودن آرامی و آسوده‌گی را برای وی فراهم نمی کند به همین دلیل، شخص عاشق کوشش می کند که به شیوه‌ای از دل و یا از معشوقش انتقام بگیرد. دل مرغی است که در قفس است و می خواهد به سوی او - معشوق - پرواز کند. (شاکر، ۱۳۸۸: ۲۲۷). در شعر قاصد، از اینکه معشوق بر رخش نشسته و قصد دوری از وی را دارد، به این نیت معشوق پی برده و می داند از این طریق قصد و نیت عذاب دادن وی را دارد.

«باز رخس ناز را بر قتل من زین کرده ای

خانه دل را به زخم غمزه رنگین کرده ای

...گه به بوی کاکلت شهر خطا شد دستگیر

زلف چین چین کرده عزم چین و ماچین کرده ای...» (مدرسی، ۱۳۹۲: ۱۲۷، غ: ۲۰۱).

در شعر به نام «دل گدای دیدار» است. شاعر می خواهد بگوید که عشق انسان را بی اعتبار می کند و عزت نفس او را می گیرد و احساس کمی و حقارت باعث شده که معشوق را به شاه و خود را به گدا تشبیه کند. این نشانه عشق و محبت بی حد و اندازه وی به معشوق می تواند باشد. (رضای تبریزی، ۱۳۶۵: ۲۷۱-۲۷۲). و (شمیسا، ۱۳۷۹: ۱۳۱).

«یار اگرچه ز سن زار بسی خرسند است

جان من از دو جهان با غم او پیوند است

ناله گر کرد بسی بر درت ای شاه مرنج

دل گدای است به دیدار تو حاجتمند است

عاشقان رخت ای مهر نیاید به شمار

عدد ذره خورشید که داند چند است...» (مدرسی، ۱۳۹۲: ۴۱، غ: ۳۴).

در ابیات شعر بالا، شاعرعاشق شده، از زیادی یاران عاشق درگاه یار، آنها را به ذرات خورشید، تشبیه کرده است. و می خواهد به خواننده بگوید. «...عشق وقتی در خانه دل و جان آدمی قرار می گیرد، صاحب آن خانه را از خود بی خودمی کند...» (نیکویخت، ۱۳۹۱: ۴۵). قاصد، در ابیات زیر می خواهد بگوید که عشق واژه‌ای است بسیار مقدس، و حیات و آرامش انسان، بر پایه آن استوار است.

«بیا بیا که تو آرام جان شیدایی

در آ در آ مه مهی مهر عالم آرایی

مرو مرو تو شها سوی سیر و گشت چمن

گلی گلی نه که چون غنچه خار در پایی...» (مدرسی، ۱۳۹۲: ۱۳۵، غ: ۲۳۶).

توجه و مهربانی و مهر معشوق چیزی است که، عاشق نیازمند آن می باشد. و می توان «...تشبیه به پیچکی کرد که برای زنده ماندن و رشد به چیزی محتاج است تا بر آن تکیه کند...» (میرشکار، ۱۳۸۷: ۲۴). در ابیات زیر می بینید که باز قاصد نیازمندی خود را به مهر معشوق بیان می کند.

«چه باشد گر مرا مهمان شود آن مهتاب امشب

که دربندم بکام خویش بردارد نقاب امشب

بگفتا چشم مستم بی کبابی به نخواهد شد

دل خود را کنم هم شیشه‌ی می کباب امشب

بیا سرو اندر روضه‌ی جانم تو خوش بنشین

زجوی دیده می ریزم بیایت وه چه آب امشب

مرادم از خدا اینست تا صبح قیامت را

نگردد روز در آغوش من باشی بخواب امشب...» (دیوان قاصد، ۲۰۰۸: ۱۵۳-۱۵۴، غ: ۱۸).

ویا:

«هرشب ز آب دجله سرشکم روان تر است

هر روز سینه ام زغم آتش فشان تر است

گرچه سبک عیارم و کم قدر پیش تو

باری ز درد رقیبان گران تر است

نامهربان شکایتم از چشم و زلف توست

بر قتلتم از چه غمزه که نامهربان تر است...» (مدرسی، ۱۳۹۲: ۴۵، غ: ۴۱).

قاصد، ترس بودن رقیبان، برایش کابوسی بس، وحشتناک است و در غزل بالا باز به ترسش از رقیب اشاره کرده است. در بیت دیگری، قاصد سعی دارد، احساس شادی و شادکامی خود را با سحر کلمات، به خواننده شعر نیز منتقل نماید که در این کار هم، بسیار موفق است و با خواندن این شعر، ناخواسته خوشی و سوزش عشق را به نمایش می گذارد و از جهتی دیگر، غم و اندوه ناشی از این احساس که شاید نتیجه خوبی هم در بر نداشته باشد را درک خواهی کرد.

«کجا کجا به خدا می سپارمت ای جان

نشین نشین به برم تا دمی بیاسایی

مجو مجو تو دگر حال قاصد غمگین

چرا چرا که نهاده است سر به رسوایی...» (مدرسی، ۱۳۹۲: ۱۴۵، غ: ۲۳۶).

در بیت زیر، قاصد تقاضای راهنمایی می کند تا به مقصد و معشوق دست یابد و آرزو می کند که حریفان وی، کور گردند تا وی در به کام رسیدنش، مشکلی سر راهش را نگیرد.

«خدایا ره ره خود فرمای این اندوهگینان را

به منزلگاه اصلی کن شتابان این غریبان را

... کمر نگشوده در بندیده رام من شد آن سرکش را

چه خوش وصل است یارب کور کن چشم رقیبان را...» (مدرسی، ۱۳۹۲: ۱۲۵، غ: ۱).

«... جذبه و کشش، همانند کمینی است که نفوذ و تسلط روحی معشوق بر عاشق را بیان می کند...» (نوربخش، ۱۳۸۴: ۵). قاصد در

اشتیاق لقاء معشوق در میدان جذبه، دست و پا می زند. در غزل زیر می گوید:

«...خواهم که فدای قد دلجوی تو باشم و مرده شوم خاک سرکوی تو باشم

من دست برارم به دعا گردهی دشنام یعنی همه حال دعا گوی تو باشم

عالم همه جویند مه نو که ببینند من خود نگران از پی ابروی تو باشم...» (دیوان قاصد، ۲۰۰۸: ۲۶۳، غ: ۱۶۰).

قاصد در شعر زیر به درگاه یار پناه می برد و جور و ستم او را، خوش می دارد و از خدا می خواهد که یاریش کند. چون

«...عشق فرصت طلب است و دست به غارت می زند و سرمایه انسان را از او می ستاند...» (نوربخش، ۱۳۸۴: ۵).

«ناله من رسد در گوش تو کن مرحمت

گفت شه هرگز نباشد در غم درویش را

من، می از عشق نوشیدم زبیم نام و ننگ

چون شدم رسوا دگر قاصد مکن اندیش را...» (مدرسی، ۱۳۹۲: ۲۶، غ: ۴).

در غزلی دیگر خود را بلبلی رخ زیبای یار دانسته ولی از یار جز خار-منظور درد و نارحتی است- چیزی نسپیش نشده است. آرام

و قرار خود را از دست داده و شبها را به بیداری سر کند و از یار عزیز اجازه می خواهد که رقیب سگ صفتش را به تیر آهی از

بین ببرد:

«...منم بلبل و رخت گلزارم ای دوست ز تو حاصل نشد جز خارم ای دوست...»

بجز مهرت نباشد در دل من رسد بر خود مکن آزارم ای دوست

اگر نه دامن وصلت بگیرم خیالت وصل می پندارم ای دوست

به یاد چشم مستت چند شبها چو نرگس تا سحر بیدارم ای دوست...»

...به مهرت رفتم از دنیا که خوابم به شوقت حشر سر بردارم ای دوست...»

...اجازت ده رقیب سگ صفت را به آهی زین میان بردارم ای دوست...» (دیوان قاصد، ۱۳۸۴: ۲۰۰۸، غ: ۳۷).

قاصد همیشه با زندگی در جدال است و درخیلی از اوقات خواستار مرگ خود بوده است. مرگ را تنها راه نجاتش می داند تا در یار محو و نابود گردد. و «... مرگ طلبی یکی دیگر از صفات و ویژگیهای عشق است...» (شاکر، ۱۳۸۸: ۲۲۷).

«جان رود اندر تنم ای جان برافکن پرده را

شربت جانبخش بخش این جان به لب آورده را

لذت تیغی زدی بر جان اگر یادآورم

خون به جوش آید دل چون مرغ بسمل کرده را...» (مدرسی، ۱۳۹۲: ۲۸، غ: ۸).

ویا:

«در میان اجل هجر تو بس گشته نزاع

بهر جان کندن من لیک به هجر تو مطاع...
...گر فروشند غمش نقد دل و جان بدهم

چو دهد یوسف خود ران که کساد است متاع

قاصد ار جان ندهی سخت دلی روز فراق

چون به گوش تو رسد یار بگوید که وداع...» (همان منبع بالا، غ: ۱۳۵).

قاصد در غزل «عشاق تو بخورند خون جگرها» خاک درگاه یار را، مقدس می داند و بهترین سرمه، برای چشمهای خسته و نا امیدش دانسته است:

«ای خاک درت خوب تر از کحل بصرها

عشاق تو تاکی بخورند خون جگرها

آگاه نداری زخود ای خسرو خوبان

افتاده چو گو در خم چوگان نو سرها...» (مدرسی، ۱۳۹۲: ۳۰، غ: ۱۳).

در غزل «ز اشک دیده دارم دجله‌ای» برجسته ترین متاع عشق وفاداری و پیوند قلبی عاشق و معشوق را به نمایش می گذارد. حتی بعداز مرگ هم انتظار دارد که معشوق، به دیدارش برود.

«به زهر هجر می خواهد کشد این بنده مسکین

رقیب از خوان وصلش می خورد قند و نبات اما

نیاید بر سر بالین بیمار طیب جان

یقینم هست آید بر سرم بعداز وفات اما...» (مدرسی، ۱۳۹۲: ۳۱، غ: ۱۵).

در غزل «بنام من غم زده» غم دوری و هوای دیدار معشوق باعث شده که خود را همانند مرغی در قفس زندانی ببیند.

«...پای از کلبه هجران منه ای دل بیرون

به کجا ره سپری چون که در نیست تو را

دود آهم زده بر چهره خورشید نقاب

یا مگر ای شب هجران سحری نیست تو را...» (مدرسی، ۱۳۹۲: ۳۲، غ: ۱۷).

در شعر دیگری قاصد می گوید که دردوران او، شعر و شاعری پیشه ای چندان مهم و با ارزش نبوده است؛ ولی بخاطر معشوقش حاضر است که کفر هم بگوید.

«...سالها زیر لحد دیده‌ی قاصد برهت

منتظر هست بخاکش گذری نیست ترا

قاصد این چند غزل گفتن بیجا کفر است

چون سوی کشور معنی سفری نیست ترا» (مدرسی، ۱۳۹۲: ۳۲، ۱۷غ) و (دیوان قاصد، ۲۰۰۸: ۱۴۷، ۱۷غ)

در غزل «تلخ بگذشته همه عمر عزیز» خود را به فرهاد تشبیه می کند، که عاشق شیرین است و شیرین هم در خیال کس دیگری است.

«...تلخ بگذشته چو فرهاد همه عمر عزیز

بی رقیب امشب شیرین شکرآید چه خوش است.

شب هجران چو کنم ناله ز بهر خبرش

منتظر باشم و قاصد ز درآید چه خوش است.» (مدرسی، ۱۳۹۲: ۳۹، ۲۸غ)

در غزل «هر دم آن یار بر سر رای دیگر است» شکوه از یار می کند که چرا هر لحظه با کسی است و وفادار نیست، هرچند جفای او را عین صفا می داند. ولی از بی وفایی یار و دلداری و زیادتی رقیبان به شکوه می پردازد.

«شیوه عشق تورا باز هوای دگر است

بانگ مرغ دل من تیز نوای دیگر است

بیم از دادن جان در ره معشوقه مکن

کشته‌ء تیغ غمش را چو بقای دیگر است...» (مدرسی، ۱۳۹۲: ۴۲، ۳۵غ)

و در غزل «صرصر هجران» قاصد به خود هشدار می دهد که نکند وصل یار را بخواهد چون خواستن و طلب آن، باعث ازبین رفتن هستی او خواهدشد. «...چون به قول مولانا داستان عشق داستان دیگری است...» (شاکر، ۱۳۸۸: ۲۲۷).

«...در جهان گر طلب وصل دوست کنی

قاصد صرصر هجران بکند بنیادت.» (مدرسی، ۱۳۹۲: ۴۲، ۴۶غ)

نتیجه:

ویژگیها و صفات عشق در غزلیات قاصد با مضامین عاشقانه در شعر شاعران هم عصر وی مشترکات فراوانی دارد. و به دلیل علاقه به حافظ و سعدی، از آنها در مورد عشق و عاشقی و معشوق پیروی کرده است. قاصد سعی کرده که در غزلیات با معانی و تصاویر گوناگونی که بیان کننده عشق پاک خود به معشوق باشد، گاهی عشق را مجازی جلوه دهد و گاهی عشق حقیقی را به تصویر بکشد. در نظر قاصد جایگاه عشق بلامنازع است و از این روی عشق وی بسیار پر درد و رنج بوده و سبب خوف و رجا شده است. و کار شعر و شاعری را به کفر تشبیه کرده که مسبب رسوایی وی بوده ولی بخاطر معشوق، شاعری را پیشه خود کرده است. جایگاه عشق، در نظر قاصد، به خاطر صفات برترش، بالا و مقدس دانسته شده و هرچند راه سختی در پیش داشته تا به معشوق برسد، ولی شجاعت و شیدایی را شرط عاشقی می دانسته است. معشوق قاصد، همیشه در ناز و نعمت بوده، در مکر و بی وفایی بی مانند بوده است، از سرگردان کردن عاشق خود؛ راضی و مسرور دیده می شود. قاصد بر این باور بوده که عشق عبارت است از زندگی و مرگ. و این مرگ و زندگی همانند دو روی یک سکه بوده اند و با آنان تا آخرین لحظه در غزلیاتش در جدال بوده و دست و پنجه نرم کرده است.

A Study of the Themes of Love in Ghased Persian Lyric Poems

Pakhshan Muhammad Mahmoud

Persian Language Department, College of Languages, Salahaddin Universty, Erbil,
Kurdistan Region, Iraq.

Abstract:

Love is one of the main themes of poetry and its earthly and heavenly types are seen in the poems of poets and have created great themes and beautiful interpretations. Ghased is one of the poets who has a great skill in using words, depicting the image of love in various forms. The messenger has tried to express his pure love for his beloved in various images of his sonnets, although sometimes he has made love seem virtual or real. In his opinion, the place of love is undisputed, although in this painful way, you have endured the suffering of Versailles. The characteristics of love and its attributes in poetry are often similar to the themes of the poets before him and the status of love in his poetry is very high. Even its earthly type can be considered as the shadow of heavenly love. This research examines love and its place in the messenger's sonnets.

Keywords: Messenger, Love, Lyric Poems.

منابع فارسی:

- احسانی، آرش، و فروزان، رضا (۱۳۹۲)، رازپنهان شداشکار، انتشارات نگاه.
- بالارسنمی، مهوش (۱۳۸۵)، عاشقانه، نشر گل‌فروش، تهران، چاپ دوم.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۲ هج)، لغت نامه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- رضای تبریزی، شیخ نجیب الدین (۱۳۶۵ هج)، مستطاب نور الهدایه، تهران، چاپخانه علمی.
- رحیمی زنگنه، ابراهیم (۱۳۸۷)، فصلنامه زبان و ادبیات فارسی (۵) دانشکده ادبیات و علوم انسانی (آینه ادب)، ارومیه.
- زرقانی، مهدی (۱۳۹۴)، چشم انداز شعر معاصر ایران، چاپ سازمان احمدیف تهران، چاپ پنجم.
- سهرابی، نصرالله (۲۰۱۲)، فصلنامه زبان و ادبیات فارسی (۵) دانشکده ادبیات و علوم انسانی (آینه ادب)، ارومیه.
- شمیسا، سیروس (۱۳۹۰)، انواع ادبی، تهران، دانشگاه پیام نور، چاپ هشتم.
- شفیع کدکنی محمد رضا (۱۳۸۶)، صورخیال در شعر فارسی، انتشارات آگاه، چاپ یازدهم.
- شفیع کدکنی، محمد رضا (۱۳۵۸)، موسیقی شعر، انتشارات توس، تهران.
- مدرسی، فاطمه (۱۳۹۲)، گلی بر اورنگ طبیعت: دیوان حاجی بکر حویزی متخلص به قاصد (تصحیح، توضیح و تعلیق)، بو تا نشر، چاپ اول.
- میرشکار، میترا (۱۳۸۷)، هنر عشق ورزیدن، نشر طاووس فرهنگ، چاپ دوم.
- مردوخ روحانی، محمد ماجد (۱۳۹۰)، تاریخ مشاهیر کردو عرفا، علما ادبا، شعرا، جلد اول و دوم، نشر تهران، چاپ سوم.
- نیکو بخت، ناصر (۱۳۹۱)، تحلیل شعر فارسی، نشر سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی، تهران.
- نوربخش، جواد (۱۳۸۴)، درخرابات، انتشارات یلدا، تهران، چاپ چهارم.
- حه‌ویزی، شه‌مال (2014)، راپورتی کارگیری دهر باره‌ی ناوچه‌ی کویسنجق (کویه) له سالی 1919.
- مارف، خه‌زنه‌دار (2010)، میژووی ئه‌ده‌بی کوردی به‌رگی دووهم، هه‌ولیر، ده‌زگای چاپی ئاراس.
- مسته‌فا، شوکر و رحیم سورخی (2008)، دیوانی قاصد (ساغکردنه‌وه)، له‌بلاوکراره‌کانی ئه‌کادیمیای کوردی. چاپی کتبخانه‌ی گشتی هه‌ولیر.
- گوفاری ئاکادیمیای کوردی ژماره 28، هه‌ولیر، چاپخانه‌ی حاجی هاشم.